

بیماری زیبا کلامی!

محکومیت دکتر صادق زیباکلام به جرم تبلیغ علیه نظام و نشر اکاذیب اقدام ناشایستی است که نشان از نابلدی کسانی دارد که قرار است بلدراه و گره گشای سیستم ملکداری کشور باشند.

زیباکلام شخصیت تیپیک یک بیماری بدخیم اجتماعی و اپیدمیک در ایران است و بر این منوال کمال بی حزمی است تا بیمار را تمشیت کنند. در تمام ساختارهای بهبودگرایانه بیمار را زندان نکرده و ایشان را تیمار می کنند.

زیباکلام را باید در قامت اسم مستعار یک مشکل فرهنگی برسمیت شناخت که حل آن در گرو انحلال آن است. منحل کردن این بیماری مقدم بر حل آن است.

زیباکلامی را باید ورژنی از بیماری ژلوتوفوبیا نزد کثیری از ایرانیان محسوب کرد که ایشان را برخوردار از «هم رنجی» اجتماعی کرده است.

اطلاق ژلوتوفوبیا نمایه کسانی است که بنا به ابتلائات روان نژدانه خود را در برزخ «ترس از مورد تمسخر یا حقارت قرار گرفتن» بلاگردان می بینند.

مبتلایان به ژلوتوفوبی افرادی فاقد اعتماد بنفس بوده و در ناخودآگاه شان خود را انسانی مضحک می انگارند و خائف اند از این که دیگران نیز این موضوع را دریابند.

بر این منوال «زیباکلامی» را باید تراوش تُرشآبه زخمی اجتماعی انگاشت که به غلط نشتگاه آن را در حد فاصل دو جامعه سنتی و مدرن نشانه گذاری می کنند.

برخلاف تصور فهم غالب جامعه شناسان ایرانی گسل اصلی در بستر اجتماعی ایران گسل سنت و مدرنیته نیست.

چنین تشخیص غلطی ناشی از نگاه ریخت شناسانه جامعه شناسان ایرانی بجای نگاه آسیب شناسانه به ابتلائات اجتماعی است.

دو گانه سنت و مدرنیسم در قشربندی اجتماعی ایرانیان فاقد موضوعیت است.

مدرن های ایرانی همان قدر با شاخص رفتاری سنتی ها اعم از تقدیر گرائی و تبارگرائی و اقتدار گرائی و زعیم سالاری مانوس اند که به همان اندازه با شخمس های عقلگرائی و فردیت و خود باوری و مسئولیت پذیری و استقلال فکر در دنیای مدرن نامانوس و ناهمسو اند!

[مقاله انگشت بودا را ببینید](#)

[صورت واقعی قضیه آن است که «زیباکلامی» عریان شدن بی شکلی و بی](#)

ریختی و بی هویتی و بی همه چیزی اقشاری است که از جوار اینرسی انقلاب اسلامی «عجز و فقرشان» برون ریخت شدند.

انقلاب اسلامی بصورت قهری اسباب برون ریخت و عریان کردن ماهیت «ایمان ویتربینی» و «دین مخنث» مردمانی شد که تا قبل از این با تعریف مدالیومی و مینی مال و کاریکاتوری از دین «فکر می کردند» مسلمانند. دینی که در مسامحه آمیزترین قرائت ممکن «بود و نبودش» علی السویه است و کمترین بروز و نمود و ظهوری در تعیین و تبیین و تعین رفتار فردی و اجتماعی مومنانش ندارد.

رنجوری ایشان ناشی از مهجوری ایشان است و می کوشند فرار از برزخ بی هویتی و سفله انگاری خود را از طریق شکلک درآوردن به نظامی که متهم است عریانی ایشان را برون ریخت کرده تشفی خاطر دهند و متقابلا با فهم «خود مدرن انگارانه» از خود، در ناخودآگاه شان با غریبان مهتر انگاشته شان به «این همانی» برسند.

توضیحات بیشتر در مقاله آی دی لوژی

داریوش سجادی - آمریکا